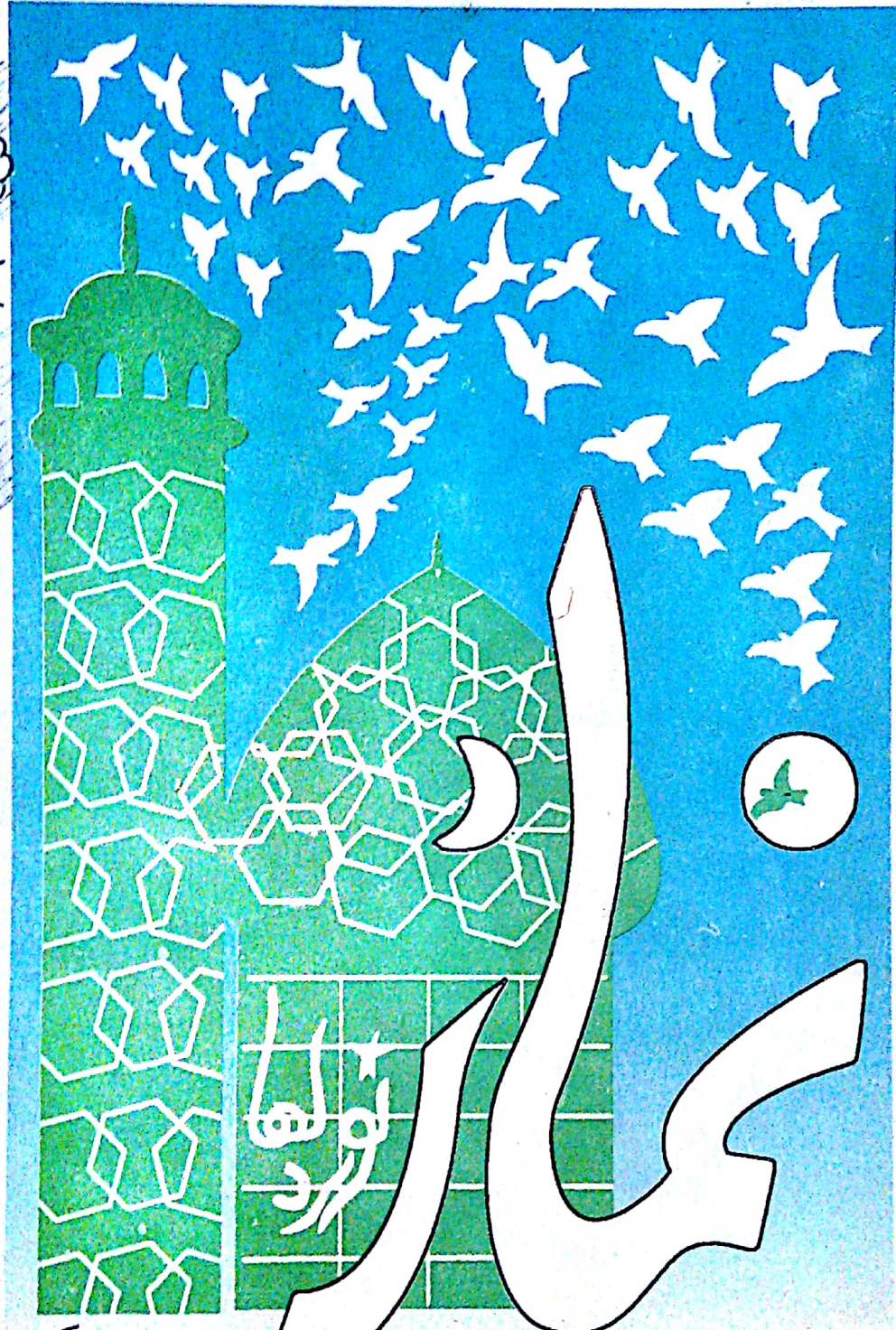


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرکز تهیه و توزیع کتب

وزارت بازرگانی

کتابخانه
موزه
المؤرخین

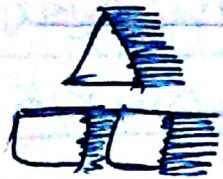


۴۰ برگ

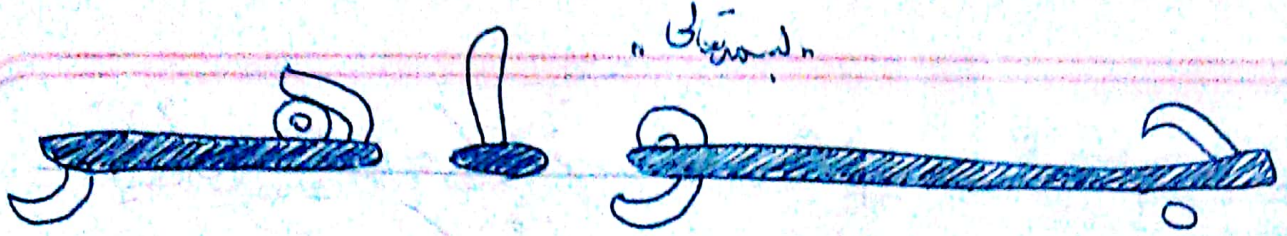
سورة الفهم

جواهر
بيان

اللهم اكرمنا بنور الفهم
واخرجنا من ظلمات الولهيم
اللهم افتح علينا الابواب رحمتك
وانشر علينا خراف غلومك
برحمتك يا ارحم الراحمين



سورة الفهم



بعض استعارات

بيان تشبيه مجاز كناية

جاء تشبيه شيرت ؟ لإخراجه الخفق إلى الجلى
وإدناؤه البعيد من القريب
بزيادة المعاني رغبة ووضوحاً

* بيان :

لغاً : كُتِبَ وَاِنْفَاحٌ وَظُهُورٌ

اصولاً : اصول و فواعد تُعرف بها إيراد المعنى الواحد

بطرق مختلفة بعضها عن بعض ، في موضوع الدلالة
العقلية على نفس ذلك المعنى .

موضوع بيان :

الفاظ العربية من حيث التشبيه والمجاز والكناية

واضع بيان : ابو عبيد محمد بن جرير مجلد ابن عم ما يتدوين كرد

فائده بیان : کہ وقوف بر اسرار کلام عرب (تشریح و نظم)

✓ شناخت تفاوت آنرا از صحت فصاحت

و تبیین آنرا در درجات بلاغت کہ بہ حدی

می رسد در قرآن کہ بدل بہ معجزہ می شود.

* تَسْبِيْه : ← در لغت : تَمْسِيْل

← در اصطلاح : عَمَدٌ مُّثَلَّةٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ مُصَدَّر

اِشْتَرَاكُهُمَا فِي صِفَةٍ بِأَدَاةٍ

لِغَرَضٍ يَصْدُرُ الْمَتَكَلِّمُ.

ارکان تَسْبِيْه :

① مُسَبِّه

② مُسَبَّب

دو طرف تَسْبِيْه

③ وَصْف مُشْتَرَك

(کہ در مُسَبَّب قوی تر است)

④ اَدَاة تَسْبِيْه

« كَانِ عَلَى فَنِي رَعِيْتِهِ كَالْمِيزَانِ فِي الْعَدْلِ »

مُسَبِّه مُسَبَّب وَصْف مُشْتَرَك

اَدَاة تَسْبِيْه

عدل در میزان قوی تر است.

طَرَفَيْنِ تَسْبِيْه

حسی : قابل ادراک با حواس پنجگانه

عقلی : مدرك با عقل اند.

حالات ممکنه : ۱] حسیان : انت کالشی فی الصیا

۲] عقیدان : العلم کالحیاء

۳] متبیه صی : طیب السوء کالموت

۴] " عقده : العلم کالنور

عقلی : غیر حریج

که غیر از صریح

سیرت عل : ۱] ملامت کات ذللی : رای ، حقی ، آرزو ، علم ، بیعت در

۲] " وهی : آنچه وجود ندارد ...

۳] " و جهانی : غم ، فرح ، غش ، گرسنگی و ...

می شود

مطلقان : ضیاء کالشی

الساعی بغیر طائل ...

عقیدان

مختلفان : تغیر کالوالمفرد

مرکبان مزجی : صفی صلا ...

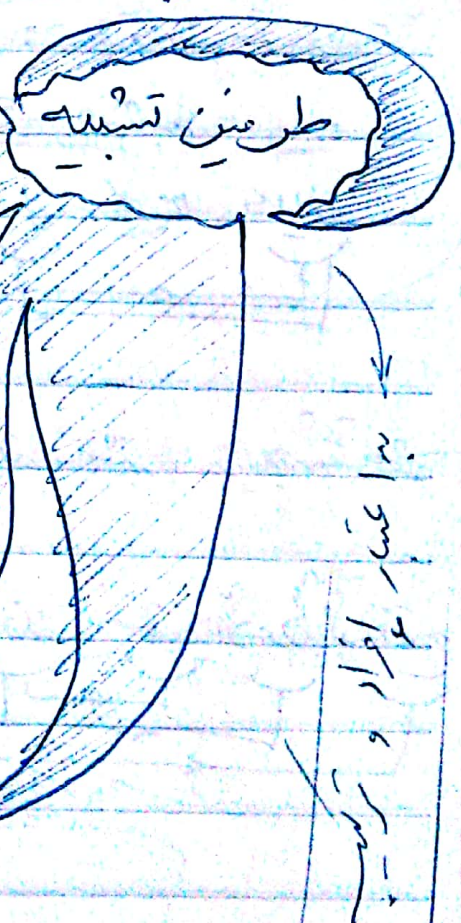
اگر عباده فائده تبیه از بین می رود

مرکبان : کائن اجرام النجوم ...

فی الود
که جدا بگونه تبیه مقبول است اگر چه غرض حاصل

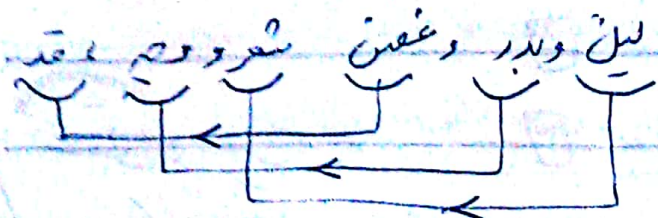
مفرد مرکب : کائن علم فی رأسه مار

مرکب مفرد : الماء ، الملح کالسم



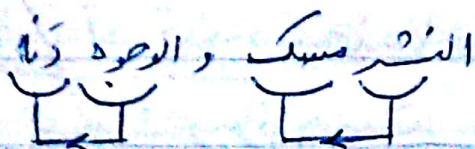
طرحین تسبیح ← ملفوظی : هر طرف، مثل خودش

جمع شده است.



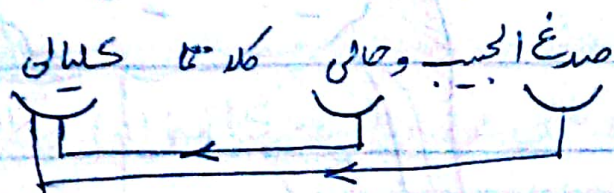
مفروق : هر شب با شب هم خودش

جمع شده است.

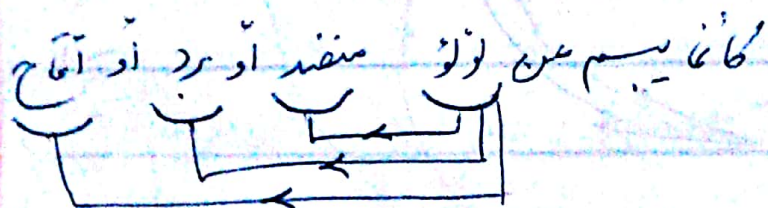


تسویه : تقد مشبه و وحدت

مشبه.



جمع : تقد مشبه و وحدت مشبه.



تسبیح به اخصر تقد آواز یا بعد یکی از آواز.

تَسْبِيحُ بِنِ حَسْبِيَان : (۱) یا در صفت مسجود است :

{ تَوَسُّعٌ بِلَ }
 { مَرَأَةٌ — نَارُ فِي الْمَرَايِ }

(۲) یا در صفت مسجود است :

{ غَرْدٌ — تَعْرِيدُ الطُّيُورِ }
 { امْرَأَاتِ حَسَنٍ — فَرَامِجِ }

(۳) یا در صفت مذوقه است :

{ فَوَاكِهُ الْحَلَوَةِ — عِل }
 { رِيحٌ — خَر }

(۴) یا در صفت مملو صفة است :

{ جِسْمٌ — حَرِيرِ }

(۵) یا در صفت مشهوره است :

{ رِيحَانٌ — حَسَنُ }
 { نَكَمَةٌ — عَنَبِ }

وجه الشبه :

هو الوصف الخاص
 الذي يُقصد اشتراك
 الطرفين فيه .

ظاهر وجه شبه ادعای است به

اشبه تقاد به عنوان تناسل

فرض شود از در تفسیر وضده .

تَسْبِيحُ بِهِ اَعْبَارُ وَجْهِ الشَّيْءِ : ❄️ تمثيل : وجه شبه وصف مشترك

از مقادیر باطله ، وجه حسی

وجه غیر حسی

وجه شبه مشترك باطله

❄️ غیر تمثيل : وجه شبه مشترك باطله

قمر — به —

در سرعت فضا که از

حدود آنرا انزعاع شده

قلم بلیغ به غیر حفظ — مقل

در کم فایده نمی

که مشترك شده از آذانت

❖ **مفصل :** وجه شبه در آن ذکر شده باشد.

طبع عزیز کالسیم (رقه)

❖ **مجل :** وجه شبه در آن ذکر نشده باشد.

اغا الدین کبیر
شعبه من عسکری

❖ **قریب مستدل :** ذهن سریع به شبهه منتقل می شود.

خداوند

کما بر در قریب نفوذ می شود و از ابتداء

به غایت می رسد.

کما بر وجه شبه از ابتداء خارج می شود و غایت پیدا می کند.

بواسطه جمع کردن بین چند شبهه
یا به واسطه استخوان سوراخ

❖ **بعید غریب :** انتقال به شبهه

بی اثر به فکر و دقت دارد.

وجه شبه باید در
شبهه به قوی تر
از شبهه باشد
و کجری فایده شبهه
از بین حرا هر رتبه

❖ **تسبیہ تمثیل :** از بقیه بلیغ تر است.

لما فی وجهه من التفصیل

الذی یحتاج الی إمعان

فکر و تدقیق نظر و هو

أعظم اثرًا فی المعانی . باید ذهن تدقیق کند تا معنای را از حرد

شترع نماید.

تسبیح تمثیل

ظاهر الاداة : مَلِكُ الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ... كَحَمَلِ الْحَمَارِ

خفي الاداة : اَرَأَيْتَ قَدَّمْ رِجْلًا وَتَوَخَّرَ أُخْرَى

اصل : تَوَخَّرَ در تردد و تامل کردن است

که یک پا را پیش نهی و پای دیگر عقب دردد

اداة حذف سطر

هو افعی :

① در آغاز کلام : مَلِكُ الَّذِينَ يَنْفَعُونَ أَمْوَالَهُمْ ... كَحَمَلِ ...

② بعد از اتمام معانی : « لَا يَنْزِلُ الْمَجْدُ إِلَّا فِي مَنَازِلِنَا كَالنُّوْمِ ... »

لجواب توضیح و تقریر

تَأْيِيْدُهُ فِي النَّفْسِ : ① در آغاز کلام بار دیگر معانی را به روشی در مخاطب

برای انگیزد تا سماع مانع شود

معنی این ظاهر محال نیست

② بعد از اتمام معانی ثابت

من در آنجا هستم و با آنجا نیستم مثل طلا در خاک : یا دلیل بر امکان است

امید نجات دهنده و بر سر خط را فراهم : یا تأیید معنی ثابت

تکرار ، تکرار بر خفا معنی رود

معنی این معنی ثابت است

ادوات تسبیح :

الفاظی هستند که دلالت کنند بر همانند مثل کلمات ، کائنات

مثل ، شبه و ... حرف مثل و اسم فاعل

ادوات تشبیه

اسم فعل حرف

مثل یعنی کما

شبهه بهمانه چنان

شما بهمانه چنان

مثال بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان

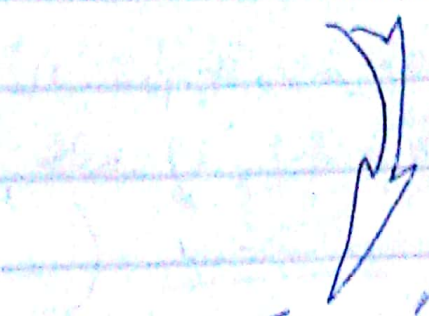
مماثل بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان

مماثل بهمانه چنان



کما بهر یا آوردن

که فعل از ادوات

تشبیه به بیانه می گویم

مفعول که دلالت بر حال

تشبیه داشته باشد

این فعل یا از افعال یقین است

و یا از افعال شک

تشبیه مضیف را می سازد:

و اذا رأیتهم حسبتهم...

هر سبیل : ادوات ذکر کرده باشد

مؤکد : ادوات حذف شده باشد

بلیغ : ادوات و وجه حذف شده

بلیغ از آنکه ناقص تر است

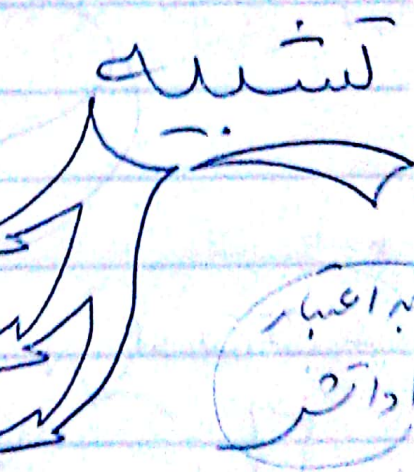
زیرا طرین را در حد هم مکرر می دهد و در کس نیاز به فکر دارد

نیاز به فکر داشتن مثل یا متن در در حد است

بلیغ از آنکه ناقص تر است

زیرا طرین را در حد هم مکرر می دهد و در کس نیاز به فکر دارد

نیاز به فکر داشتن مثل یا متن در در حد است



به اعتبار ادوات

مؤکد از مرسل فاقد تر است ~~چون این دهم را می اندازد که~~ مُسَبَّه عَنِ مَسْبُوبِهِ است
که و موجب است لِحذف اِدَانَه

فائده تَسْبِيهِ ~~کس~~ ایضاح و بیان هَشَبَه (در تَسْبِيهِ غَيْرِ مَقْبُول)

بیان
① أَحَالِ مَسْبُوبٌ : زمانی که مَسْبُوب مَبْنُوب باشد :

« شَجَرُ النَّارِ كَشَجَرِ الْبَرَقِ »

② بَيَانُ امْكَانِ حَالِ مَسْبُوبٍ : اگر امر غریب غیر محتمل باشد :

« وَيَلَاهُ إِنْ تَطَرْتُ ... رَوَعَ السَّحَابُ ... »

③ بَيَانُ مَقْدَارِ حَالِ مَسْبُوبٍ در قوه و ضعف : حَسْبُ معروف است مقدار تعریف بیان شود :

« الْمَاءُ كَالْبَلَجِ فِي سِدَّةِ الْيَرْدَةِ »

④ تَقْرِيرُ حَالِ مَسْبُوبٍ : به واسطه اِمْرَارِ آن در فردا نظر :

« هَلْ دَوْلَةُ الْحَسَنِ إِلَّا كَدَوْلَةِ الرَّهْرِ »

⑤ بَيَانُ امْكَانِ وُجُودِ مَسْبُوبٍ : اگر امر غیر ممکن تصور شود :

« فَإِنْ تَقَى الْأَنْفَامُ وَأَنْتَ مَعَهُ فَإِنَّ السَّلَاحَ يُعْطِيهِمُ الْقِرَالِ »

حال نیست که تو حفظ کنی از آنم مگر به آغوش بر آید، مثل خون غزال که معبران بر آید از دایا

⑥ مَدْحُ حَالِ مَسْبُوبٍ : برای بزرگداشت آن :

« كَأَنَّكَ فِي وَجْدِ الْمَلَأَةِ حَالٌ »

⑦ قَبَحُ حَالِ مَسْبُوبٍ : برای تحقیر او :

« ... كَخَفَافِ دَبِّ عَلِيِّ أَوْتَارِ »

⑧ نَادِرُ دَارِئِ حَالِ مَسْبُوبٍ : یا با آوردن مَسْبُوب به حَالِ یا مَسْبُوب نادر :

« انْظُرْ إِلَيْهِ كَيُورَقِ مِنْ فُضَّةٍ ... »

تشبیه علی غیر طریقه الاصلیه :

صفتی : طریقی تشبیه به صفت در تکرار شریفه اند

تشبیه به آن ظاهر است و دلالت به سر تشبیه دارد

مقلوب : جای طریقی عود فریده است

تا از آن شود که تشبیه اهم و اکل

در وجه تشبیه است

جمله

کأنه صود العمار تشبیه

من یحیی سبیل الخوان علیه ، ما لرحم بخت الایام

ست را اگر مخرج کنی در درونی آیه ، که نه آسمان گیرد و نه آسمان بخورد

تشبیه به در وجه تشبیه کامل تر است

نویز زرد خنده شد و پیش او است

حسن مقبول

یا حدیث ماضی باشند

وجه تشبیه معروف باشد

قبیح مروجود

تشبیه

هوائ تشبیه در مبالغه :

(۱) وصف و ادات محذوف باشد (بلیغ)

(۲) ادات محذوف است

(۳) محذوف نیست

وجه تشبیه معروف ندارد یا اثر هست

بسیار بعید از ذهن است

اولی از دور و دور از شعری

در تشبیه و مبالغه افضل است

اقسام تشبيه :

از حيث
وجود
اداء

- ① مرسى : اداء ذکر شده اند.
- ② مؤکد : اداء حذف شده اند.
- ③ مجمل : وجه تشبيه حذف شده است.
- ④ مفضل : ذکر شده است.
- ⑤ بلیغ : اداء و وجه تشبيه حذف شده است.
- ⑥ معنی : طرین به کل صیغ نیستند.

در لغت

لغز که از معنی اصد است خارج شده.

* حجاز : در لغت : مشتق از حجاز السنی

در اصطلاح : اللفظ المستعمل فی غیر ما وضع له لعلاقته مع قرینة

حذف ① مفضل ② ③

قرینة ← مانعة من ارادة المعنى الوضعی
علاقة ← المناسبة بین المعنی الحقيقي والمجازی

مثبت
غیر مثبت

حجاز مفرد مرسل (الغوی)

الكلمة المستعملة مفرداً
في غير معناها الاصلی
ملاحظة علاقة غير المشابهة
مع قرينة دالة على عدم
ارادة المعنى الوضعی

مفرد بالاستعارة
مركب مرسل
مركب بالاستعارة

كل ما اراد به غير معنی اصد خود مقدر شده است
به خاطر لحاظ مثبت غیر مثبت همراه قرینة اراد
دال بر عدم ارادة معنی اصد است.

علاقات مجاز لغوی مفرد مرسل :

کشف امان و جری

۱ سببیت : ذکر سبب ، اراده سبب : رعیت الهامیه الخبث

۲ سببیت : ذکر سبب ، اراده سبب : ذکر قول ... من السماء رزقا

۳ کتبیت : ذکر کل ، اراده جزئ : ذکر یحییون اما یعم فی آذانهم

۴ جزئیت : ذکر کل ، اراده کل : ذکر متحریر مرقبه مؤمنه

۵ لازمیت : لازم ، ملزم : طلوع الصبح (مشرق و زرقه هست)

۶ ملزومیت : ملزم ، لازم : ملائک الشمس المکان (نور خورشید)

۷ عموم : عام ، خاص : کلام محمد و کلام الناس

۸ خصوص : خاص ، عام : قبيله قریش

۹ اعتبار ما کان : نام قدیم ، شیء حاضر : کلام و آثار السامی

۱۰ نگوئی : آئینه : کلام ... اعصر خمر

۱۱ حالیه : ذکر حال ، اراده محل : کلام نفی رحمة السامی

۱۲ محلیه : محل ، حال : کلام غلیدع نادیه

۱۳ بدلیت : بدل ، مبدل : کلام فاذا مضیت العلاقة

۱۴ مبدلیت : مبدل ، بدل : اکلتم دم التوبه

ذکر من

۱۵ آئینه : آیت ، اراده اثر : کلام و اجعل لی لسان صدق

۱۶ تفسیر ثم الاطلاق : ذکر مقید ، اراده مقید دیگر : مشفر زید

(کلمه [شفقة ان فاعل])

شفقة بغير — ملحق شفقة — شفقة انام [املد : شفقة بغير]

۱۷ مجاوره : ذکر (جوارشی) اراده خودی : کلمت الحیدار ^{ترتیب که در بیان است}

۱۸ تعلق اشتقاقی : به یک صیغه ، به صیغه دیگر

① مصدر ← اسم مفعول : کلمه ضعیف است

② اسم فاعل ← مصدر : کلمه لیس لوقتها کافی است

③ اسم فاعل ← اسم مفعول : کلمه لاعامم

④ اسم مفعول ← اسم فاعل : کلمه حجاباً مستورا

۷۹/۳۰

مجاز عقلی : اسناد الفعل لو ما فی معناه من اسم فاعل او اسم مفعول او مقصد الی غیر ما هو له فی الظاهر ، لعلامة مع قرينة تمنع من ان يكون الاسناد الی ما هو له .

← علامات مجاز عقلی :

① اسناد به زمان : « من ستره زمن سادته ازمان » زمان خدای کند

② اسناد به مکان : کلمه و صعبنا الاعمار تجری من تحتهم کلمه ^{فخر را می رود}

③ اسناد به سبب : « انی لمن معشر ائمتی اوائهم ... » ^{محول سجعان خانی فرد}

④ اسناد به مصدر : « ... اذا جد جدتم » ^{تلاش تلاش عکته}

⑤ اسناد فعل معلوم به مفعول : « سونی حدیث الواقی » ^{تفکدی با عاقلی سرورم کرد}

⑥ اسناد فعل مجهول به فاعل : « جعلت بنی و بنیک صجاباً مستوراً » ^{اصل : معشور}

حجاب پوشیده شده

اصل : پوشیده شده

همین علامات در نسبت افغانی هم رخی دهد (ع مورد)

- خایه و مجاز مرسل و مجاز عطف : ① ایجاز : در هر پیرودند (لنگرهای دهر پیرودند)
- ② مقدر به مفعول : چشم طر آرد (جابجایی خبر آورد)
- ③ مبالغه بدیع که مجاز را اثر گذار کند

← مجاز مفرد بالا استعاره :

در لغت : طلب عاریه

تعریف استعاره : در اصطلاح : استعمال لفظ در غیر ماضع له

به خاطر علاقه مثبت بین معنای منقول عنه و معنای مستعمل فيه ، مع قرینة صارفة عن ارادة المعنى الاصلی .	بر بلاغت استعاره : تراکیب منتقل بر استعاره از تشبیه بدیع تر هستند و بیشتر در نفس مخاطب اثر می گذارند ، زیرا هر اندازه ترکیبی بیشتر مخاطب را در آسمان خیال برپا دارد ، بیشتر در ادراک می کند و در بلاغت سیرت بالاتری دارد .
---	--

- ارکان استعاره :
- ① مستعار منه : مشبه به { طرفین استعاره
 - ② مستعار له : مشبه
 - ③ مستعار : لفظ منقول

وجه تشبیه و ادوات تشبیه

نباذ ذکر شود

به اعتبار ذکر طرفین

استعاره

مکنیه (تخیلاً) : فقط مشبه ذکر شود

مصرفیه (تقریبه) : فقط مشبه به ذکر شود

به اعتبار طریقین

(مکینه)

استعاره : تخیلیه : مستعاره حسن باشد

یا علقه (این حق)

استعاره : تصریحیه

مکینه

تخیلیه (مستعاره صریح و علقه دارد)

تخیلیه : مستعاره محقق باشد

صحیح است و علقه را اخذ

استعاره اصلیه : مستعار اسم جاندار

باید مثل ببر (ببر ذات یا معنی) و قتل

به اعتبار لفظ مستعار

تبعیه : مستعار، مفعول یا اسم مفعول یا شئ یا اسم بهیم یا

حرف باشد

مکینه : اسم مکینه است

و اثبات لازم مکینه

استعاره صفت لفظ است

ببر مکینه، استعاره تخیلیه است

استعاره شئ : صفت : حکم علی قاتلک بالسجن (ضارب)

اسم زحل

اسم مغاز

اسم آت

به اعتبار طریقین

(نور و ظلمت)

استعاره مصروحه : عنادیه : اجتماع دو طرف درین ذمه احدی نیست

و غامضه : در باب (نور و هدایت)

عنادیه

غلامیه : ظرافت و تمسکین شدن کلام معقود است

تخیلیه : استعاره مراد است (بیشتر لوی و هم)

استعاره مصرحه ← عامیه < قریب مبتذل > : رأیت اسیری

← خاصیه < غریب فصیح > :

باعتبار جاع

فقط ضروفین و نه

باعتبار جماعتی ملان باطنین

استعاره : مطلقه : شبه و شبهه بدون ملان باشند یا حدود ملان

داشته باشند

هر شئ : مستعار منه مقرون به ملان باشد

مجرده : مستعار له مقرون به ملان باشد

ترشیح ابلغ

است

نیز استحقاق بر محقق شدن مشابه است با فراسر بردن تشبیه و ادعا کنند

مستعار له خود مستعار منه است نه شئی شبیه به آن

ترشیح < اصلاق > تجرید

هجاز مرسل مرکب : کلمه مستقل در غیر معنای وضع له به خاطر

علامه غیر مشابهت همراه قرینا را که مانع اراده معنای اصلی است

① در مرکبات خبریه که به چهار انگشت استحال لونه (یا به عکس)

- فایده : ① تحریف و تألف : " ذهب الصبا " (این دختر)
 ② صغف : " رب انی لا استلج " (این ، دانه ها ، صغف)
 ③ سرور : " کتب اسمی بنی الناجمین " (اینها ، سرور)
 ④ دعا : " فنج الله قاصدون " (دعا کردن)

② در مرکبات این نیز که در معنای دیگری استعمال شوند :

" من کذب فلیتوزععه الله النار "

هجاز مرکب

معنا شیر است ظاهر او

لب استعاره تشبیه :

ترکیبی که در غیر ما وضع نه استعمال شده است به
 خارج علامت مثبت جهت حراء قرینا که طایفه را
 اراده معنای معنی است به گونه ای که هر کدام
 از شبیه و مستبیه حیثیت مشترک از صغف
 باشند

ابلاغ انواع مجاز مفرد
 یا مرکب ، زیرا مباشر
 تشبیه تمثیل است که
 وجه شبه حیثیت مشترک
 از این ، صغف است !

در قرآن بسیار زیاد است که مجاز
 از ادله اعجاز قرآن است

بلاغه استعاره :

طریقه تألیف الفاظ
 که من بدلت تشبیه معنی است
 که اشعار مشبیه بر سر زهر از ذهن

از استغفار لایم فرد بدیع تراوش کند

کتاب: ← درخت: ما شکر به الان و در به غیره. (از عهد کتب)

در اصطلاح: لفظی که غیر معنای منفی را از آن اراده شده است

مقتضی مجاز اراده معنی اصلی چون قرینه برار منع
از اراده آن وجود ندارد.

بہا عیبر
موسیٰ

از صفت : هو ربي ابي المحول (نور کتمان مراد)

کے از موصوف: ابن السی (اہل مصر)

کے از سب:

الاسماء المدونة والندى

مستقیم است (یعنی استیلا، مداخله فرد
وزیر امور)

۴۱- کتابہ از صفت : قریبہ : انتقال بہ مطلوب بدین واسطہ ردی می دهد.

* معادلة : $n \times n$ في n باطل بالحد.

۴۰ "فلائی خاکریز" ہے راستہ ۴۰

لحمه سر ~~سینه~~ ^{سینه} زیاد را در ^{سینه} سر غلبه در ^{سینه} زیاد را

سیر کریم است → سیر صبیح فرید دلد →

کتابہ از موصوف :

نیک معنی ہے : موطن الامم امر ← مذب

مجموع معانی است: همی مستوی القدر عرضی الانظار ← انسان

: 07/01/2022

① صفت یا صفات باشد که مختص به این مذهب است و در مذهب دیگر جمع شود

تاوهن به آن سسوف سبدو.

== کتابه از نسبت : کنایه ای که نسبت به امر دیگری ابراهیم شده باشد با آن
 اشیاء یا صفیات که مورد کنایه کنی نسبت است و اسناد
 داده می شود به آن چیز که اتصال به آن است.

→ صواب نسبت مذکور است : الحمد للهی فی کتابه (کنایه از همراه بودن محمد با او)

→ مذکور نسبت : الذین من تنفع الناس (نقیضیت از کثره تنفع فرسان)

✽ تعویض به در لغت : حذف تخریج

لجه در اصطلاح : عنوان

طریق الکلام و اشاره به الی

معنی آخر بفهم من السیاق

کنايه به تخریض

→ ملوحي

→ رمز

→ ايماء

به اعتبار و ساط

→ صدمه کمر است که آنگاه از دست و زدن

در آتش باشند (بمعنی صدمه کمر است)

→ در لغت : ان تسمی الی غیره

من بعد

→ در اصطلاح : واسطه زیاد باشد به معنی

تعویض به آن

مذنه گردن عرض است

→ (بمعنی ابله است)

→ رمز : اشاره به قریب و نه پنهان

→ در اصطلاح : واسطه کم است و لکن

با حقه در بزم آن بدین تعویض

❁ اِيجاء و اشاره : واسطه که هم است ، و هم نردم آنرا دافع است بدین تعریف

نذیر عجب رعل آفت در بین آن ظلمه انداخته است

> یعنی آنرا صاحب عجب اند <

بلاغت کتابة

فقط کسر که طبع لطیف داشته باشد و توانه بیان صفا از بدو است دست یابد

بر بلاغت آن در این است که حقیقت را در صور زیاده و تنوع دهد و

همراه دین است گوئی در بطن خود بران بران اقامه کند

این امکان را به تو

دهد که خشم را

از دشت تنوع بدی

بدین آنکه از ادب

خارج شوی (تعریف)

معانی را در صورت محسوس در آورده (کثیر القاد جار کرم)

از آموختن علم بیان دانست که مفسر واحد را به تنوع با روش کوناگون

ادرا کرد ، ۱۴ اسلوب <

در اصطلاح : علم تعریف

به الوجوه التي تزيد

الکلام حسناً ،

بعد مطابقت معقتضی الحال

لله در لغت ، اخراجی

عبر از گذشته است

وامع عم بدیع ، عبدالمبین مغیرہ بن (مترجم ۲۷۴) است .

حسنات معنوی :

(۱) توریہ : در لغت : مصدر و تربیت پنهان کردن
که در اصطلاح : متکلم لفظ مفردی ذکر کند که دو معنا دارد یکی
تربیت ولی غیر مقصود و دیگری بعد ولی مقصود .

معنای دوم : که معنی قریب اراده شده است . (به آن ایام
و تجسس هم می گویند)

(۲) استخدام : ذکر لفظ مشترک بین

دو معنا ، که یک اراده شده است ، پس خود ضمیر یا اسم
اولی را ای در آن که معنی دیگر را اراده دارد .

(یا خود دو ضمیر که در هر یک معنی اولی را اراده دارد)

فمن شققت منكم الشققة خلیفه
لا حاصل

(۳) استطراد : متکلم از غرض

اولی خارج می شود به غرض دیگری که با آن مناسبت دارد ، پس
مجدداً به غرض تحت بار می گردد تا حاصل شود .

انا لقدم

که ابتدا قدم را می گذارم بعد همچو قوم دیگر در پیار قوم خود را می گذارم .

④ اِختِلَال : جمع کردن بین دو فن مختلف از سون : غزل

عج

عده

عج

تغیر

تغییر

⑤ طباق : جمع بین دو نقطه که در معنی مقابل

یکدیگرند

→ هر دو اسم : ﴿ هو الاول والآخر ﴾

→ هر دو فعل : ﴿ لا يموت بفار لا حي ﴾

→ هر دو حرف : ﴿ الحق مثل الذي عليهن ﴾

→ مختلف : ﴿ من كان هنيئاً فاحشناه ﴾

⑥ مقابلة : ~~مقابل~~ ~~مقابل~~

حیدر معنای موافق با هم باید سیر مقابل همانرا به ترتیب ذکر کرد

→ ﴿ فاما من اعطى واتقوا واما من نحل وسر ﴾

⑦ مراعاة النظر : جمع بین چند چیز که با هم تناسب دارند

→ ﴿ هو السميع البصير ﴾

① اِحصاء : آنگاه

که قبل از فاصله یک فقره یا یک قافیه است ذکر می شود

→ و بر آن دلالت کند ~~هنگامیکه~~

→ سنج - قبل طلوع الشمس و قبل الغروب

→ اگر در وقت لغو شود و بعد از آن

④ ادماج : کلامی را که برای معنای خاصی تهیه یافته شده
ذکر کند و در بعضی موارد اشاره نماید.

① هذکلب کلامی : متکلم بر صفت ادعایی عبت تا لغز آید که نزد مخاطب
مشتم است، که مقدمات مستقیم مطلوب باشند.
چون به طور مستقیم
کلام و توضیح بنا نهاده شده.
لکه چون نزد مخاطب قرار بگذاشت، پس می تواند به هم بپردازد

①① حسن التحلیل : ادیب با دراحت یا به طور ضمنی علت مبنی و بعدی را
اظهار نمیکند و علت دیگری ذکر میکند که اعتبار لطیف در آن
نهیفته است به گونه ای که با غرض او منافات ندارد.
< علت مناسب غیر حقیقی ای را ادعای می کند >

①② تجرید : « اما ذکا، غلام تقصیر از حقیقت ... » (خود را شایسته ندانست)
چون تصور کند که محبوب موردشود

در لغت : از ارسنی از غیرش
در اصطلاح : متکلم از امر دارای صفتی
امر دیگری استزاع نماید مثل اوست در آن
صفت با مبالغه بیشتر در آن آن صفت.
اول : به واسطه این تجریدیه :
« لی من فلان صديق حميم »
(با وجود صداقت او، دیگر تو را با من مقیم و صديق حميم)

① وصف ثابت (الشيء الذي هو العلة)
② وصف غیر ثابت (حیث استیثبات)
الشيء ممكن
غير ممكن

دوم : به واسطه باب تجریدیه : « لَنْ سَأَلْتُ فَلَنَّا لَنْ سَأَلْتُ بِه الْبَر »
 (آنقدر دانسته است که دریا از او گزند بود)

سوم : بدون واسطه :

« وَانْ نَكُونَا اِيْمَانُكُمْ مِنْ بَعْدِ نَحْنُكُمْ وَلَعَنُوا فِي دِينِكُمْ »
 « قَاتِلُوا اُمَّةَ الْكَفَر »

چهارم : به واسطه کنایه :

« ... وَهْ يَرْبِ كَأْسًا يَكْفُ مِنْ بَجَلَا »

(به دست بیل آب بر خوشه، چون عیش به
 است حدیث آب و جلد، بعد کرم است)

مشاکله :
 ذکر تثنی با لفظ غیرش

به خاطر جراحه آن دو با هم.

« ... لَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ »
 « مَا عِنْدَكَ »

مزاوجه :

استقام بین دو معنی

در شرط و جزا و مقارنت ویدی آورد
 به این شکل که بر هر کدام از آن دو معنایی که بر دیگر هم مترتب شده.

« اِذَا مَا نَبِيٍّ النَّاجِي يُلَاحِظُ بِه الْهَوَى اِمَّا حَتَّى اِلَى الْوَأْتِي يُلَاحِظُ بِه الْهَوَى »
 (بین بنی و اماضه مزاجه ویدی آمده)

طی و نشتر : ذکر چند لفظ و صیر ذکر صفت هر کدام بدون یقین با اعتماد بر

نهم به در تشخیص صفت هر کدام از دیگر

و من رحمته جعل لكم الليل والنهار لتسكفوا فيه ولتبتغوا من فضله



۱۱ ط به ترتیب شر باشد ↑

۱۲ شرح حذف ترتیب ط باشد : ففجونا آية الليل ومعبدا آية النهار لتبتغوا



ففضلاً من ربكم ولتعلموا عدل السنين والحساب

۱۴ جمع : متكم حين خير

را تحت حکم واحد جمع کند :

در دو چیز : المال والبنون زينة الحياة الدنيا

بیش از دو : انما النحر والمسود الاضباب ... رحبت

۱۷ تفريق :

دو چیز از اوری واحد را به دو حکم مختلف نسبت دهد :

و ما سئوى البحرين هذا عذب فرات سائغ ... وهذا ملح

۱۸ تقسيم :

مستند ذکر می شود پس هر کدام از افرادى افاده می شود :

خفت ثور وعاد بالقارعة بما ما ثور خا هديا ...

(۲۲) مخایره : مدحی شیء بعد از ذم آن یا برعکس :

« تَبَّأَ لَهُ مِنْ خَارِجِ مَادِيٍّ اِنْجَمَ بِهِ اَمْرٌ... »
ذم مدح

(۲۳) تأکید المده بما يشبه الذم :

از صفت ذمی که در شیء نیست ، صفت مدحی را
استند کند ، با تقدیر دخول آن مدح در آن ذم ؛
« لَا عَيْبَ بِنَحْمٍ عَنِ اَنَّا نَسُوْنَهُمْ كَعَنْ مَنْ نُوْنُ... »

صفت مدحی برای شیء ابدی است می تواند پس با ادات استثناء
صفت مدح دیگر در پی آن آید :

« فَنِي كَمَلَتْ اوصافه عِرَانَهُ جَوَادٌ... »

(۲۴) تأکید

ذم با آنچه

شبه مدح است :

از صفت مدح تعریفی که در شیء نیست ، صفت ذمی با تقدیر
دخول در آن صفت ذمی از آن استثناء شود
« خَلَا مِنَ الْفَقْلِ غِرَانِي اَرَاهُ فِي الْحَمْدِ لَا بَحَارِي... »

صفت ذمی برای شیء ابدی است می تواند پس بعد از
ادات استثناء صفت ذم دیگری آید :

« خَلَا مِنَ الْفَقْلِ اَلَا اَنْهَ نَمَامُ... »

۲۵) توضیح: کلامی که محتمل چند معنی متقدرات است علیه السواء، اگر معنی ندارد

یا غرض حاصل به گویند که به خود نمی توان گفت که در آن معنی است:

و حال آنکه محتمل بقا است یعنی سوا.

معلوم نیست این دعا بار آورست یا صلوات

۱) توفیق در لفظ واحد است و توجیه

در ترکیب یا جمله الحاد صلاحه

۲) در توفیق یک از معانی بعید است که مستند است

در توفیق تساوی دو معنا است

۳) در توفیق لفظ به لفظ وضع دو معنا دارد

در توفیق در احوال وضع یک معنا است

در دو تفسیر دو معنا گفته می شود

۲۶) نفی شیء یا ايجاب آن

متعلق چیزی

از چیزی نفی می شود و تفسیری دارد که بار

اخبار است شده است در حالیکه برادری آن لازم دو

است

۴) یا توفیق تجارت و لا یجوز عن ذی الیه

نفی الیه، تجارت مفید وجود تجارت است در حالی که آن هم متعلق است

۲۷) قول به موجب: در کلام دیگری صفتی برابر شیء اثبات شده است

و حکم بر آن صفت مترتب شده، مثلاً آن صفت

را به شیء دیگری منتقل کند بدین آنکه اشاره در وجود آن حکم یا

نفی آن داشته باشد

طرح قولون لیس و جفا الی المدینه

۲۱) استعاره لفظ و معنی : الفاظ با معانی مرافق باشند ، و لفظ الفاظ

١٥) تفریح :- او اذا ما عشت غصبة

حکمی برابر متعلق / اذا ما اغرن سدا ۵

قصی اہلبائے ولود و عبدبار

مستحق کتب آخر سنی است و بهت می شود : « فامیت بدیه بالنصار کا فاضل الجباء — »

(۷) استنباع : توصیفِ نسبی بروہی کہ بقصہ کہتے ہوئے کسی دیگر اعداد یا افعال

عدد ۱ به گوشت و کره به نسبت آن عدد یعنی ۴۳ وجود دارد.

« الا يا ايها الهمال الذي قد ابدى قل هذا مقصده بالكتاب »

مذموم من القبيح

(۷۱) سلب و ایجاب : مقدمه منفرد خاص یعنی عقد نکاح؛ میر آن صفت را

از جمیع مردم نفسی نکند سپید مباد آن نیت از روی عدل

وہم ابنت می نمایم :

(این صفت روحی است متعلقه اولیای)

(۴۲) امداع : حیدر نذاع بدیع

« كرام واقع لود : » « قفمت المياه والحر حراً »

(۲۳) اسلوب الحکیم : القاء کند به مخاطب آنچه را انتظار ندارد :

با ترک سوال مخاطب (جواب سوال را بداند و پرسیده)
عمل کدام متعلم در غیر آنچه قصد کرده (که معنی تو باین
سوال را در نظر بگیر یا این سنا را قصد کردی)

(۲۴) تشابه اطراف : معنوی : کلام به چیزی فتم شود که در معنا

با ابتداءش هماهنگ باشد.

« الذی رقیه »

لفظی را که نمبر قبله با آن یا یاخ یاخته در ابتداء
این نمبر صبیح آمده :

ط — هـ صبح المصباح فی —

(۲۵) عکس :

در کلام عربی

مقدم شود پس معکوس شود

به اشبه مؤخر مقدم شود و مقدم مؤخر :

قائمه حریت را در اول بیت بعد ذکر نماز :

« عشیة آکرام الکائنات ویم

ریم الله قات »

بین یک از دو طرف جمله و آنچه که خط این طرف به آن افتاده :

« کلام الملوک ملوک الکلام »

عکس بین دو متعلق دو فعل در درجه مودت گرد :
﴿ فخرج الی من المذیة وخرج المذیة من الی ﴾

بین دو لفظ در دو طرف دو جمله :
﴿ لا حق حلّ لحم ، ولا هم یحلون لحم ﴾

بین دو طرف دو جمله : رداء شبهة والحزن فزون
..... بین لی ان القدر ضنون

معراج معکوس شود :

مجاهل (۷۶) عارف :
« فی هواجم یا ساری مت وعدة »
« مت وعدة یا ساری فی هواجم »
مشتمل از آخی

حقیقتش را می دانی سستی نمای ، به خاطر شکایت یا توبیخ خود را
به ندانی بربند :

یا عدی یا زم یا تعجب :

﴿ افسح هذا ام انتم لا تفعلون ﴾

نمیت بدیع المعنوی

محسنات لفظیه : ① جناس : تسمیه دوم لفظ در گفتار و
اختلاف آن دو در معنا.

جناس لفظی :

جناس تام : دو لفظ
متجانس در

چهار چیز متجانس باشند : حروف ، عدد ، وزن
(حیات حاصل از حركات و سکونات - ترتیب آن)
و معنی در لفظ متفاوت باشد .

انرا از نوع واحد باشند (در اسم ، در حرف)
جناس محال ساعة ساعة

قیامت قیامت
در وقت زمان

جناس غیر تام : دو لفظ
در یک یا چند مورد

از دو نوع (محذره در)
جناس مستوفی سجی سجی
فعل مضارع
اسم

از چهار مورد مذکور بام

اختلاف دارند که باین اختلافتان
بین آنکه حرف باشد

جناس نام در کلام بلیغ تر آید مگر نه در آن را بر جایگاه
نمیگوید نماند .

در اول : الحال - المحال < مردوف >
در وسط : حادی - جهدی < مکشف >
در آخر : الهوی - الهوان < مطرف >

آف

قفر حون - قفر حون

عکس

هَذَا بِنَاءٌ

ترتیب حروف

فتح - حَتَف

معین

الْحَدَّ فِي الْحَدِّ

< شَفَارَه غَفَرَانِه >

جناس مطلق : توافق دو کلمه آن در حروف

و ترتیب آن حروف بدون اشک

اشتقاق بین آن جمع کند :

تعبیر

عابدون

جناس اشتقاق : اشتقاق بین آن جمع کند :

جناس متذیل : اختلاف بین آن در پیش از دو حرف باشد در آخر کلمه :

« عواصم - عوامم »

جناس مطروق : نیابت حروف در اول (حرف)

« عوارف - عارف »

جناس مضارع : اختلاف در آن در دو حرف

مخرج : دور نیست از : « داحس - طاحس »

جناس لاحق : مخرب در دور باشد : در اول وسط و آخر

« حمزه - طوزه »

اول وسط آخر

جناس لفظی :

دو کلمه آن لفظاً مانند اند در نوشتن مختلفه :

< ن - تنوین > < عن ظ > < ه ه >

جناس محرف : در حیات حروف تفاوت دارند فانی از اعراب :

مُرد - بُرد

جناس مصحف : دو رکن در نقطه با هم اختلاف دارند : عَرَن - عَرَن

« حال مصباح » - « مطمح مصباح »

جناس مرکب : دو رکن در افراد و ترکیب مختلفند : ترکیب ملک و بنم ملک (مَرْغَوَّ)

ذاهبه - ذاهبه - ذاهبه ✓ دو کلمه در خطا محال (مَعْرُوف)

تهدیبا - تهدیبا ✓ « غیر » (مَعْرُوف)

جناس ملفوف :

ترکیب دو رکن جمعا : قدر ثنائی - قدر ثنائی

جناس قلب : دو لفظ در ترتیب حروف مختلفند : فتح - حنف (قلب کل)

عوداتنا - عوداتنا (قلب بعض)

یکه اول - یکه آخر (مقلوب ففتح) :

لا ح انوار المهدی من کفه فی کل حال

سیت سرم باشد (مقلوب مزدوج)

اگر عکس شود بمن حروف می شود (ما لا سیجید بالانعکاس) :

کل فی قلبی

جناس معنوی

جناس افعال : لفظی که لفظ دیگری را در ذهن سماع ندای

نمکند ، و آن لفظ دیگر به دلالت سیاق

از این لفظ نام پذیرد که محاسب به ذهن در غیر معیار محدود نموده :

آن در پس دلیل عتوة منظور است که منعق مشوة

است پس عتوة در حجت نام می آید !

که جناس اشاره : یکی از دو کلمه در آن ذکر شده و دیگری با قرین آن آمده
چنانکه شعر بر شعر بیان یار می‌کنند :

"یا حمزة" فی ثقلین مقفلاً

ای حمزه

به طور کلی جناس از اسباب سبکی

مقدم می‌گردد زیرا که سبک نباشد و به تبع سبکی

② تصحیف : ت به دو کلمه در نوشتن : تحتی - تحتی

③ از دواج : تجانس دو لفظ مجاور هم : من حدّ و حدّ

④ سجع : موافق بودن دو فاعله (تانیه در متن) در حرف آخره نیز :

انقل ①

دو فقره مساوی هم باشند

② فقره دوم علامه تر باشد :

هوخی - عوی

③ فقره سوم علامه تر باشد :

مغود - شغود

مطرف : در وزن مختلف باشند و در

تقفیه می‌باشد : وقار - اطار

هر صبیح : در وزن و تقفیه می‌باشد

صغراً - صغراً

متوازی : هر دو فاعله در وزن و

⑤ متوازی :

مساوی بودن دو فاعله

تقفیه یک باشد : هر فاعله - مرفوعه

در وزن و نیز در تقفیه : م - م مرفوعه - م مرفوعه

⑥ ترصیع : توازن الفاظ و همراه توازن اعجاز یا تردید آرد

... صبیح ... مستقیم

... یغیم ... حیم

⑦ تشریح : بنابر بیت بر دو مانیه مفه

می‌باشد بر وجه آنکه وقف کثر (وسطه) تانیه باشد

مفاع

⑧ لزوم ما يلزم : آنچه که قبل از حرف رومی یا آنچه که در مقدار آن و فاعله است بیان

ملازم تقیید باشد و اگر در ددیت به آن التزام شود :

فلما قدم ... فلا قدم ... فلا تضر

⑨ رد العجز علی المصدر :

در لغت : یک از دو لفظ مصدر یا متجانس یا ... در اول فقره

آمد و بعد سیر در آخر فقره شود :

در نظم : یک آخریت باشد در و تفسیر آن تحت

⑩ مالا

یا در حوش یا در آخر

یا مصدر معراج دوم

سیاحیل مالا انعکاس

لفظ هم از معجم است سر خوان باشد : در و رتب فکر

⑪ هوار به :

به گونه ای متغیر بگویند که بگوید کلام او را تحریف کرد تا از مواظده سلامت خارج

⑫ اختلاف اللفظ مع اللفظ : الفاظ عبارت از آنکه واحد باشد در خواست و تامل

اغرب جرمم ... لا یاله تقنا تدعی یوسف

اغرب احوال استمرار

⑬ تسبیط :

بتشیر را به چهار قسم قرار دهد بگویند که سه از آن به بیج واحد باشند به خلاف قافیه

⑭ استیجام و سهولت :

سلامت الفاظ و سهولت معانی همراه تناسب آنرا

⑮ استغناء :

چیزی که به بیت حذف شود که به خاطر دلالت معنی نیازی به آن نبوده

⑯ تطویر :

مصدر لغوی به معنی مشتق به اسم

« کائن الکاس فی یدها و فیها عقیق فی عقیق فی عقیق »

مختلف المعانی باشد و عجز صفت

دو صفحه جلوتر

تکرار بلفظ واحد